



دانش نیک سیش نیک نش نیک

جشن «یلدا» و پیشینه ی آن

آیا کریسمس همان یلدا است؟؟

بخش پنجم: مهر در بنمایه های ایرانی

گزیده هایی از مهر یشت - خورشید نیایش - مهر نیایش

آنچه را که در بخش های پیشین این نوشتار آوردم بیشتر رنگ و بوی باختری داشت، چنانچه پیشتر نیز اشاره کرده بودم، در گستره ی فراخدامنی که این آیین از جایی به جایی و از سرزمینی به سرزمین دیگر رفت، و برای سده های بسیار از خاستگاه خود بدور افتاد، بسیاری از ویژگیهای پرشکوه نخستین را از دست داد و سیمای دگرگونه ای پیدا کرد. در این واپسین بخش جا دارد که **میترا** را در آیینی ی فرهنگ ایران بنگریم و فرو و فروغش را آنچنان که هست دریابیم.

نام این ایزد بلند پایه در سنگ نبشته های هخامنشی به پیکر **میتر** Mithra آمده - در پهلوی **میتر** Mitr از ریشه ی Mith در زبان سانسکریت، به چم (پیوستن)، و در پارسی امروز **مهر** گفته می شود، **میترا** Mitra گویش سانسکریت آن است.

برخی از خاورشناسان آرش درست آن را میانجی دانسته اند. **یوستی** خاورشناس نامی آن را میانجی و پیوند میان فروغ ازلی و فروغ آفریده شده می داند، به سخن دیگر **مهر** میانجی آفریدگار است با آفریدگان.

در گاتها (سرود های اشوزرتشت) تنها یکبار در بند پنجم یسنا 46 به پیکر (میتر) آمده که می گوید: «ای مزدا اهورا، اگر دانا و توانایی که پیرو راستی است، و بدرستی زندگی می کند، بر پایه ی آیین ایزدی و از راه مهر دروندی (آدم ناراستکاری) را که از او یاری می جوید بگرمی بپذیرد، با خرد خود می تواند او را از گمراهی و تباهی و گزند برهاند و به خود شناسی برساند.

در بخشهای دیگر اوستا مانند وندیداد و یشت دهم به چم **پیمان** و **ایزد پیمان** آمده است.

برخی دیگر از خاورشناسان مانند دارمستتر آرش آن را دوستی و مهر ورزی گرفته اند .

در سانسکریت **میثره** فرشته ی روشنایی و پاسبان راستی و پیمان است .

کهنترین نوشته ای که بدست ما رسیده و نام **میثرا** را به همراه خود دارد بر روی پلمه ی (= لوحه ی) گلینی است که در 1400 پ.م نوشته شده و هم اکنون در گنج هانه ی کاپاتوکا نگهداری می شود .

این پلمه در بر گیرنده ی پیمانی است که میان هیتی ها **Hittites** و میتانی ها **Mitanniens** بسته شده و از **میثرا** و **وارونا Varuna** دو خدای بزرگ هند و ایرانی در خواست شده است که نگهبان این پیمان باشند .

در اوستا یشت دهم بنام **میثر یشت** یا **مهر یشت** ویژه ی ستایش مهر است. این کهنترین یشتی است که ما امروز فرادست خود داریم.

در سر آغاز این یشت **مهر دارنده ی دشت های فراخ** ستوده شده است، او ایزدی است که شکوه و بزرگی می بخشد، خانه و خانواده ی مهرورزان و راستان و پیمانداران را سرشار از سرور و شادمانی می کند، ولی خان و مان دشمنان و نامهربانان و پیمان شکنان و ناراستکاران را ویران ، و روزگارشان را تیره و تار می سازد.

از پرتو فروغ او است که خانواده و روستا و شهر و کشور سامان می یابند و استوار می مانند .

از فر و فروغ او است که در روستا و خانواده زنان زیبای بلند بالا، فرزندان دلیر و مهین پرست، اسبان تیز تک و گردونه های استوار و بنا های با شکوه و بستر های نرم و نازک و خوشبو پدید می آیند.

از فر و فروغ او است که مهر زنان در دل مردان و مهر مردان در دل زنان می نشیند تا فرزندان دلیر و بالا بلند و مهین دوست پدید آورند و خانمان و روستا و شهر و کشور را آباد و سرشار از دارش و شادزیوی کنند.

جایگاه فرمانروایی مهر، گستره ی آسمان است و فراخنای زمین، پناهگاهی است روشن و تابنده، و بیرون از هر نیاز.

مهر در میان دو سپاه همآورد ناگهان پدیدار می شود، بازوان و چشمان جنگاورانی را که دروغ گفته باشند - که پیمان شکسته باشند- که ناراستکاری کرده باشند- که دغاکاری و ناسپاسی کرده باشند... از کار باز می دارد- گوشه اشان را نا شنوا- چشمانشان را نا بینا - و پاهایشان را از توان می اندازد تا در چنگ همآورد پرزور گرفتار آیند .

اهورا مزدا از برای مهر بر چکاد بلند و درخشان البرز زیباترین جایگاهها را فرا ساخته است.

مهر برای گسترش آیین بهی به همه جا سر می کشد و در همه جا فرود می آید و فروغ و فرَش را به روی هفت کشور روی زمین می گستراند.

او نیرومند و چالاک و شتابنده است. بخشنده ی همه ی نیکیها و ارزشها است.

او است که گله و رمه را تندرست و شاد و سرشار نگه می دارد.

او است که بزرگی و شکوهمندی می بخشد، او است که فرزندان برومند در خانواده پدید می آورد.

او نه تنها ایزد جنگ است، که خود جنگ آوری است پر شکوه و پیروز گر.

او ایزد روشنایی و فروغ است، ایزد **پیمان** و نگهبان **پای بندی** و **پیمانداری** است.

ایزد پاسدار خانواده و شهر و کشور است، ایزد بخشنده ی دارایی و توانایی است، ایزد پیروزی است، ایزد شهریاری و توانمندی و چیرگی است.

ایزد راستی و سخن راست و زیبا است، ایزدی است که همه از : شهریار - فرماندار - کد خدا - سرور خانواده و همه ی دیگر مردمان به او پناه می برند و از او یاری می جویند.

هر زمان **دو تن پیمانی** ببندند دست ها را پیش رو نگهداشته و نام او را بر زبان جاری می سازند تا گواه پیمانشان باشد.

در مهر یشت آمده است:

« اهوره مزدا به سپیتمان زرتشت گفت: ای سپیتمان، بدان هنگام که من مهر فراخ چراگاه را هستی بخشیدم، او را در شایستگی و ستایش و برازندگی نیایش برابر خود که اهوره مزدایم بیافریدم .

ای سپیتمان، **مبادا که پیمان بشکنی**: نه آن پیمان که با یک دروند (= ناراستکار) بسته ای و نه آن پیمان که با یک **آشون** (= راستکار) بسته ای، **چه پیمان با هر دو درست است خواه با دروند و خواه با آشون**».

« سیاوش برای گریز از زشتکاریهای سودابه، از پدر می خواهد که او را در پایگاه فرماندهی به جنگ با تورانیان بفرستد که به مرزهای ایران دستیازی کرده بودند، در کوتاه زمان سپاه توران بدست ایرانیان که از فرماندهی سیاوش و کاردانی رستم بهره مند بودند در هم شکسته می شود، تورانیان از در آشتی در می آیند، سیاوش که پهلوانی است بالا بلند و والامنش، پیشنهاد آشتی را می پذیرد، ولی یک سد تن از فرزندان بزرگان توران را گروگان می ستاند تا چنانچه تورانیان پیمان شکنی کرده و درد سری برای ایرانیان فراهم آورند همه آنان بدست ایرانیان کشته شوند.

رستم جهان پهلوان ایرانی، خبر این پیروزی و داستان گروگان ها را به نزد کیکاوس می برد، ولی کیکاوس خرد باخته تر از آن است که تن به چنین **پیمانی** سپارد، با خشمی بر آمده از بد خویی:

به رستم چنین گفت گیرم که اوی جوان است و بد نارسیده است بروی

تو که خود پهلوان جهان دیده ای چرا تن به چنین پیمان سپردی:

بنزد سیاوش فرستم کنون یکی مرد با دانش پر فسون (کاردان)

بفرمایم کاتشی کن بلند به بند گران پای ترکان ببند

پس آن بستگان را بر من فرست که سرشان بخواهم زتنشان گبست

رستم پرورش دهنده و آموزگار سیاوش است، او می داند که سیاوش پیمان با افراسیاب را به هیچ روی نخواهد شکست، این درست است که افراسیاب، دشمنی است فرومایه و زشتکار، ولی اینهم درست است که پیمان را نمی شود بدستاویز فرو مایگی دشمن نادیده گرفت و شکست، چنانچه اهورا مزدا به اشو زرتشت فرمود: **مبادا که پیمان بشکنی : نه آن پیمان که با یک دروند بسته ای و نه آن پیمان که با یک اشون بسته ای، چه پیمان با هر دو درست است خواه با دروند و خواه با اشون».**

پس به کیکاوس می گوید :

ز فرزند پیمان شکستن خواه مگر آنچه اندر خورد با گناه

نهانی چرا گفت باید سخن **سیاوش ز پیمان نگردد زبن**

ولی کیکاوس که سرشتی بیگانه با خوی و فرهنگ ایرانزمین دارد پیکی را به پیامبری بسوی سیاوش می فرستد که گروگانها را نزد من فرست تا بدست دژخیمان خود سر از تن هاشان جدا کنم و تو خود به جنگ با افراسیاب برخیز و کار تورانیان را یکسره کن .

سیاوش مرد جنگ است، ولی نه مرد جنگی بی فرهنگ، او خود آینه ی تمام نمای فرهنگ ایران است، او می داند که خون بیگناهان را نباید ریخت.. که **پیمان بسته شده را نباید شکست ..** که جنگ برای کوتاه کردن دست دشمنان است نه برای خون ریختن و نغمه ی شادمانی را از روی زمین برداشتن:

زکار پدر دل پر اندیشه کرد ز ترکان و از روزگار نبرد

همی گفت سد مرد گرد سوار زخویشان شاهی چنین نامدار

همه نیک خواه و همه بیگناه اگرشان فرستم بنزدیک شاه

مپرسد نیندشد از کارشان همانگه کند زنده بر دارشان

بد آید ز کار پدر بر سرم **بنزدیک یزدان چه پوزش برم**

سیاوش می داند که **شکستن پیمان** شکست اهورا مزدا، و پیروزی اهریمن است ، و او مردی نیست که پشت به اهورا مزدا کند و با شکستن پیمان، خرسندی اهریمن را فراهم آورد. فرمان پدر و فرمان شاه را می توان شکست ولی **پیمان را نمی توان شکست**، پس به افراسیاب می گوید :

ز پیمان تو سر نکردم تهی و گر چه بمانم زتخت مهی

یکی راه بگشای تا بگذرم بجایی که کرد ایزد آبشخورم

یکی کشوری جویم اندرجهان که نامم ز کلوس مانند نهان

ز خوی بد او سخن نشنوم ز پیکار او یک زمان بغنوم

می گوید راه بروی من بگشا تا بروم به هر جایی که اینجا نیست، به جایی که فرمان شکستن پیمان در کار نباشد، بادا که از ناراستکاریهای پدر بیاسایم. افراسیاب با مهری پدران سیوش را به توران فرامی خواند و دختر خود فرنگیس را هم به همسری به او می دهد، ولی هنگامی که در پی دژمنشیهای گرسیوز آهنگ کشتن او می کند، در آنجا هم سیوش برای پدافند از جان خود دست بسوی جنگ ابزار نمی برد تا بهیچ روی پیمان با افراسیاب را نشکسته باشد، چراکه **پیمان بسته** بود که من با تو نخواهم جنگید!! این یکی از نمودارهای پر فروغ فرهنگ ایران است که از داستانهای شاهنامه سر برون کشیده و رخ نشان می دهد.

این ویژگی فرهنگ ایران را دشمنان هم می دانند، در یکی از جنگهای سخت میان ایران و توران، سپاه ایران به یک پیروزی بزرگ دست می یابد، بزرگان توران به زنده خواهی نزد شاه می روند که دست به گشتار توراتیان نگشاید و پروانه دهد که سپاهیان توران به آرامی به خانه های خود برگردند، شاه و الاتبار ایرانزمین این زنده خواهی را می پذیرد و **پیمان می بندند** که جنگاوران توران می توانند جنگ ابزار بر زمین بگذارند و بی هراس به خانه های خود برگردند، برخی از سپاهیان جوان و کار نا آزموده ی تورانی اندیشناک می شوند که مبادا ایرانیان یورشی دو باره آورند و سراسر سپاه بی جنگ ابزار توران را یکسره از میان بردارند، ولی بزرگانشان که کار آزموده تر بودند به آنان دل آسودگی می دهند که بیمناک نباشید:

ز پیمان نگردند ایرانیان از این در کنون نیست بیم زیان

ایرانیان با ما پیمان بسته اند که اگر جنگ ابزار بر زمین بگذاریم، می توانیم بی هراس به خانه های خود برگردیم، اگر آسمان و زمین بهم بریزند، اگر دریاها خشکند و کوهها فرو ریزند، ایرانیان از پیمانی که بسته اند بر نخواهند گشت.

اینگونه سخن ها در شاهنامه برای خوشایند دلها نیست، اینها چهره هایی درخشان از فرهنگ ورجاوند بنیاد ما است، و اینهمه از پرتو فروغ «**مهر**» است که **ایزد پیمان** و نگهبان **پای بندی** و **پیمانداری** است، و پیمان شکنان را به سختی می شکند. پس جا دارد که همانند نیاکان و الاتبار خود و الامندیش را بستاییم، آن ایزد بلند پایگاه اهورا آفریده را که دارنده ی دشتهای فراخ است و پیمان شکنان را به کيفری سخت می رساند.

« برای خشنودی اهورا مزدا، می ستایم او را با بهترین نمازها - و ستایش، بلند آوازی و پیروزی باشد برای مهر ایزد - ایزدی که هزار گوش دارد و ده هزار چشم و دارنده ی دشت های فراخ است .

می ستایم مهر ایزد را و درود و ستایش می کنم ایزدی را که چراگاههای سبزگون و گسترده اش بر گاهواره ی زمین آرامش بخش است. ستایشم پیشکش آن ایزدی باد که نگاهبان راست ترین گفتار است - که نیکویی هایش از شمار فزون است - که پیکرش براننده و بلند و استوار - و با هزار چشم همیشه بیدار، بینای دورترین دورها است - که همیشه بیدار و بی خواب و نا فریفتنی است .

که چون نگینی زرین پیرامون کشور را فرا گرفته، که نگاهبان پیمان ها است، که همواره همه جا هست - در درون کشور و در بیرون کشور و فراز و فرود آن.

می ستایم مهر ایزد را، و آن اهورای بزرگ بی همتای آفریننده آن را – با آیین های دین – با شاخه های سبز برسم (شاخه های باریک و کوتاه که از درخت گز یا درخت انار با آیینهای ویژه می چیدند و بهنگام نیایش بدست می گرفتند) می ستایم ماه را، و آن خورشید را، ستارگان را و مهر را که سرور همه ی کشورها است.

می ستایم با همه ی جان – آن ایزدی را که شکوهمند است – می ستایم با آیین های دین، آن ایزدی را که دارنده دشتهای سبزه رسته ی فراخ، که آسایش بخش و نگاهبان سرزمین ایران است.

می ستایم مهر ایزد خوش پیکر نیرومند را که هیچ گاه به دام فریب پای نمی افکند. می ستایم که ره آورد ما می سازد آن بهترین بخشش های اهورایی را: آزادی و بهروزی و رهایی در داوری و تندرستی و پیروزی و پاکی و پارسایی را.

من می ستایم – می ستایم آن ایزد فرازین پایگاه گرفته را، با همه ی جان و نیرو می ستایم آن نیرومند ترین و سود رسان ترین ایزد را با آیین های دین، با سرود های دل انگیز از جان خاسته که با بهترین گفتارهای آیینی بهم آمیخته – اینهمه را برای ایزد مهر که دارنده ی دشت های فراخ است.

و مزدا اهورا است که همه آگاهی از کردارهای راستین ستایشگرانه ی مردم دارد – و پاداش اهورایی از آن زنان و مردانی است که نگاهداری آیین های دین شان، و ستایش آنان برای مهر ایزد به راستی و درستی باشد.

از آنجا که مهر با خورشید پیوندی ناگسستنی دارد، شایسته است که نگاهی هم به خورشید نیایش داشته باشیم:

« پیروز و فرخنده باد خورشید درخشان، خورشید بی مرگ، و خورشید تیز اسب.

با اندیشه و گفتار و کردار نیک، به سوی خورشید روی کرده و می ستایم. ای اهورا مزدا، خورشید درخشان تیز اسب را می ستایم که آفریده ی تو است.

و ستایش بر شما باد همگان – ای امشاسپندان که بسان خورشید – شکوهمند هستید. منم رهرو راه اهورا مزدا، که درخشش روشنایی خورشید – فروغ او است، و منم بر افکننده ی و خوار کننده ی انگره مینو (منش خشمگین) – و این است راه پارسایان، راهی که اندیشه ی نیک – گفتار نیک و کردار نیک را می آموزد.

منم ستاینده ی نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری با همه ی جان و روان – منم گریزنده از بداندیشی و بد گفتاری و بد کرداری با همه ی جان و روان. اکنون سرود می خوانم و نیایش می کنم برای شما ای امشاسپندان، و پیشکشان می کنم اندیشه و گفتار و کردار نیک را.

می پرستم اهورا مزدا و ستایش می کنم امشاسپندان و مهر ایزد را که دارنده ی دشت های فراخ است. و خورشید تیز اسب درخشان را – و ستایش می کنم روان آفرینش را و کیومرث انسان نخستین را – و می ستایم آن فروهر پاک زرتشت را – و ستایش من باشد برای همه ی آفریده های نیک و پاک که بودند و هستند و خواهند بود.

بر گزیده ام راه راستی را، راه نیک اندیشی را، و آن راه نیرومند را. اکنون در پرتو این گزینش، ای مزدای بزرگ، مرا زندگی بهی بخش. اینک دست ها را بسوی خورشید، آن درخشان ترین بر می آورم و سرود گویان می ستایم.

برایش سرود می سرایم – برایش سرود می خوانم این چنین: خورشید جاودان تیز اسب را می ستایم که دارنده دشت های فراخ است. خورشید را می ستایم که زرین و درخشنده است، که نام آور و دارنده ی هزار گوش و ده هزار چشم می باشد، که بی خواب، همیشه بیدار، شاه همه ی کشورها، تیز نگر و زیبا و با زیب و فر و بلند بالا و خوش پیکر است.

اهورا مزدا میان ایزدان او را درخشانترین بیافرید، باشد که به یاری ما در آیند، اهورا مزدا و آن فروغ جاودانش.

ستاره ی باران زای تشتر را می ستایم و ستاره هایی را که گردش جای دارند.

سپهر بی پایان را ستاینده ام، و زمان بی کران زُروان را که جام سپهر است. پاکی را می ستایم، و دانش را که مزدا داده است و نمایاننده ی راست ترین راه.

ستایشگر آیین بهی مزدا هستم، می ستایم همه ی ایزدان مینوی را، و همه ی ایزدان این گیتی را - می ستایم روان خودم را - و فرَوَهَرَم را، و همه ی فرَوَشی های پاکان و پارسایان را، و ستایشم برای آن خورشید فروغمند بی مرگ تیز اسب باشد.

ستایشگرم آن خورشید جاودانه ی تیز اسب را، می ستایم خورشید را درپگاه، آن هنگامی که زرینه پرتوش گیتی را در خشان می سازد. ایزدان بلند پایه ی مینوی، سد ها و هزارها و آن ایزدان، آن ذره های روشن تابناک را که از چشمه ی خورشید می تراود، از سپهر بالا بر زمین می گسترانند، به زمینی که داده ی اهورا مزدا است و این روشنایی که از سر چشمه ی خورشید بر بستر بال ایزدان، برپهنه ی زمین سرازیر می شود، تن و پیکر زمین را از غبار تاریکی و آلودگیها می شوید و گیاهان در جام خاک، این انگبینی را که از چشمه ی خورشید ره آورد شده می نوشند و می بالند. و این روشنی زرین - پاک کننده است، آن چنانکه زندگی بخش می باشد. پاک می کند آبهای روان و ایستاده را، آب چاه ها کاریزها، دریاها، برکه ها، و رود ها را.

و این خورشید زرینه بال تیز اسب بی مرگ را می ستایم، که هر گاه رخ نمی نمود و تاریکی اهریمنی را که پیکر زمین را پنهان ساخته بود، نمی زدود - دیوان آن چه را که در هفت کشور هستی داشت به تباهی می کشیدند و ایزدان مینوی نیز توانایی نداشتند تا راه گیرشان باشند.

کسی که می ستاید خورشید را، یاریش می نماید تا در برابر تاریکی، تباهی دیوان و راهزنی دزدان نیروی دو چندان یابد.

او که می ستاید خورشید را، مرگ را از دروازه ی زندگی خود می راند، ستایش خورشید، ستودن اهورا مزدا است، ستایش امشاسپندان است و ستایش آن فروهر بلند پایه خود.

او که می ستاید خورشید بی مرگ تیز اسب را می ستاید همه ی ایزدان مینوی سپهر بالا و زمین را.

ستاینده ام آن مهر ایزد را، که دارنده ی دشت های فراخ و گسترده است – که ده هزار گوش دارد – و ده هزار چشم – و او است که جنگ ابزارش گریزی است دیو افکن.

با همه ی جان می ستایم مهر ایزد را، و دوستی و همگرایی را، آن دوستی بی ریو و رنگ و بی آرایش را، چونان دوستی بی که میانه ی ماه است و خورشید.

زربینه پرتوش گیتی گستر است. آن خورشید تابنده ی بی مرگ تیز اسب و می ستایم که اورنگ جهان است، که فرّش پایانی ندارد. می ستایم با همه ی آیین های دین و با گفتار و کردار و اندیشه نیک.

ستایشگرم آن مردان و زنانی را که نگاهدارنده ی آیین و به جا آورنده ی آیین های دین اند و آگاه است مزدا اهورا – آن بهترین، از این شایسته ترین مردان و زنان درست آیین.

بنمایه ها:

دین مهر: نوشته ی فرانتز کومون – برگردان احمد آجودانی.

گسترش یک آیین ایرانی در اروپا: نگارش پرفسور المار شورتهايم – برگردان نادر قلی درخشانی

آیین مهر: نگارش و پژوهش هاشم رضی

تاریخ تمدن: ویل دورانت

فرهنگ ایران باستان: نگارش پورداود

پژوهشی در اساطیر ایران: نگارش مهر داد بهار

تاریخ اساطیری ایران: نگارش ژاله آموزگار

بُغ مهر: احمد حامی

اوستا: گزارش جلیل دوستخواه

اوستا: گزارش هاشم رضی

یشت ها: گزارش پور داود

فرهنگ نامهای اوستا: گزارش هاشم رضی

پنج نیایش: گزارش هاشم رضی

گاتها: گزارش: حسین وحیدی

به امید اینکه سودمند بوده باشد .

پاینده ایران – هومر ابرامیان

